



مجمع الجزایر گولاگ الکساندر سولژنیتسین

حمله سولژنیتسین به استالینیزم... و انقلاب اکتبر

دنیای بازداشتگاههای استالین

اولین موضوع بحث "مجمع الجزایر گولاگ" دنیای ارد و گاههای کار اجباری آفریده استالین و گ-پ-و است. در در وران سلطه استالین شماره اسیران این ارد و گاههای میلیونها میرسید که اکثریت آنها را با نقص علی قوانین شوروی تبعید و یا حتی اعدام کردند. آنان را با اعمال یک سلسه روش‌های مستبدانه و غیرانسانی نظیر شکنجه، زیریگذاشتن تمام حقوقی که از جانب قانون اساسی شوروی تضمین شده بود، واستفاده از حکم‌های پنهانی که خود برخلاف قانون اساسی شوروی و قوانین کیفری می‌بود، روانه این ارد و گاههای ساختند. سولژنیتسین مجموعه‌ای از شواهد درباره شرایطی که تحت آن تصفیه‌های عظیم استالینیستی بوقوع پیوست گردآوری نموده است. او بخصوص مسؤولیت مستقیم اطرافیان استالین را در این جنایات محاکم می‌کند. نه تنها بریها و یخوفها را، بلکه همینطور کلانوویچ‌ها و ملوٹف‌ها را، مردانی که شریک در جرم بودنشان علت

"مجمع الجزایر گولاگ" گواهی است بر سه بعد یک تراژدی. اول، تراژدی تصفیه‌های استالینیستی که میلیونها نفر از مردم شوروی را در بر می‌گرفت، از جمله اکثریت کادرهای قدیمی حزب بلشویک را که مرتکب جنایاتی که بدان متهم بودند، نشدند. دوم، تراژدی قشر معاصری از روشنفکران یا غای در اتحاد شوروی که تجربه استالینیزم آنانرا تا به رد لئینیزم و مارکسیزم کشانده است، و بنابراین عاجز از فهم علل اختناق استالینیستی، ماهیت واقعی فعلی اتحاد شوروی، و یا راه حل‌هایی که بحران جامعه شوروی ایجاد می‌کند، هستند. سوم، تراژدی شخص نویسنده ایست با استعداد استثنائی، که بعلت عدم درک منشاء و ماهیت شیطانی که با آن مقابله می‌کند، به نتیجه گیریهای ارجاعی رسیده است که تا حدودی تئوریهای را که استالین و جلال‌انش با دستاوردشدن با آن، جنایات خود را در گذشته توجیه می‌نمودند، می‌پذیرد — همان تئوریهایی که در اتحاد جماهیر شوروی برای توجیه خفغان مجدد موجود علیه مخالفان سیاسی بکار برده می‌شود.

پس میگرفتند و اتهامات را نه فقط متوجه خود شکنجه - د هندگان بلکه متوجه سیاستهای استالین میگردند که اغلب مسؤول "جنایاتی" می بود که زندانیان بدان متهم بودند . محاکمه رهبران کمپیست در دهکده کوچک کاربی در زنجیه ایوانف از این هوا بود .

تأثیر کلی این قسمت مهم "جمعالجزایر گولاگ" محکوم ساختن کامل اختناق رسمی شده بضریبه یک سیستم حکومتی است چون ماهیت عینی تصفیه های استالینیستی درست همین بود . رژیمی که نه بر اساس حمایت سیاسی توده های زحمتکش بنا شده و نه بر اساس رفع احتیاجات مادی آنان ناگزیر از توسل جستن به ترور میباشد که به عده ترین نهاد دولتی مبدل میشود . این نکته اساسی ترین جنبه دنیای بازداشتگاههای استالینیستی است و نه کمک اقتصادی "ایکه گوا کار زندانیان به صنعتی شدن شوروی کرده است .

کسانی که کورکرانه واقعیت این جنایات را انکار میگردند و یا امروزه هنوز انکار میکنند، با این عمل نه فقط یک قدم در راه "دفعه از کمپیز" بر نمیدارند . بلکه بر عکس، روی جنایات خاشانه علیه کمپیز و علیه طبقه کارگر شوروی پرده میکشند، جنایاتی که صدمه هرجه بیشتر آن در اینست که کمپیز را در نظر بخش قابل ملاحظه ای از پرولتا ریا جهانی بی اعتبار ساخته و میسازد .

آیا استالین فقط راهی را که لینین و تروتسکی شالوده آنرا

ریخته بودند دنبال کرد؟

اگر "جمعالجزایر گولاگ" فقط به محکوم کردن جنایات استالین همراه با مشاهداتی چند بر اساس این تم قدری "که در آخرالامر لینینیزم مسؤول جنایات استالین می باشد" اکتفا میکرد، اگرچه سود رگی ایدئولوژیک سولوژنیتیسین جای تأسفی بود، ولی کافی بود که صرفاً در مقابل اختناق بوروکراسی ازا و دفاع شود .

سکوت محتاطانه بسیاری از رجال بوروکراتیک بعد از بیستمین کنگره حزب کمپیست مشوروی در بر ملاسختن جنایات استالین می باشد .

سولوژنیتیسین به نقل جزئیات محکومیت و تبعید دسته های مختلف مردم می پردازد : تمام کارکنان راه - آهن شرق چین، تمام پناهندگان کمپیست کره در اتحاد جماهیر شوروی، اغلب مبارزان قدیمی شوتز بند، اغلب اعضای سابق گارد سرخ لاتویا، که چنان نقش عده ای در پیروزی انقلاب اکتبر و ایجاد ارتش سرخ ایفا کرده بودند . مطمئناً "جمعالجزایر گولاگ" برای کسانی که (در غرب !) قادر بخواندن کتابهای "انقلابی" که با آن خیانت شد " و "جنایات استالین" لئون تروتسکی و یا کتاب منشیکهای مانند دالین و نیکلایفسکی در باره ارد و گام های کار شوروی بوده اند، هیچ نکته اساساً تازه و آموزنده ای در برندارد . اما آنان یک رشته شاخ و برگهای تریئنی را که رمان نویس بزرگ نظیر سولوژنیتیسین از طریق آن به طراحی شخصیت هایی که در زندان یا ارد و گاه با آنها برخورد کرده است می پردازد، تقدیر خواهند نمود : کارگر سالخورد، انقلابی آناتولی ایلیچ فاستنکو، سوتکیسین س - و س نمفه یک بوروکرات در پی مقام ، م - پ - یا کیووچ هشیوک پیشین، بعداً بشویک و قربانی اولین محاکمات تفتیش عقاید (تمرين اولیه محاکمات پس از مسکو) م - د - ریومین معاف و زارت اهیت دولتی که در حیطه فساد و تباہی حتی بر آباقومف محسوس یا وردست را ست استالین پیشی جسته بود، و گوا طراح "توطئه دکتر" نیز بود، که هدف آن برای انداختن تصفیه عظیم دیگری بود و صرفاً مرگ مستبد بزرگ مانع عملی شدن آن گردید . این طرحهای فراموش نشدنی که بر طرحهای "حلقه" اول " و "یکروز در زندگی ایوان دینووچ" اضافه میشود بدون تردید پر از شترین قسمت "جمعالجزایر گولاگ" میباشدند .

این کتاب همچنین به جزئیات شکنجه هایی که گ - پ - و برای کشیدن اقرار از متهمان بکار میبرد می - پردازد . در اینجا سولوژنیتیسین بطور کلی نظریه " تستقل از استالینیزم (یعنی سجد و سیاسی قربانیان بد بخت استالین در پیشگاه دیکتاتوری بوروکراسی) زمینه واقعی اعتراضات بود .

یکی از افشاگریهای نادر و شورانگیز "جمعالجزایر گولاگ" اینست که بعضی از این محاکمات بضرر بوروکراسی تمام می شدند، محاکماتی که در آن متهمان اقرار خود را

واسته ملاط طام اسیران خود را آزاد کردند؛ برای نموفه
ژنرال کالدین، کسیکه جواب این بخشش را بیدرنگ با براد
انداختن موج ترور و کشتار پرولتاریای صاحب قدرت داد!
بدون حتی یک کلمه درباره هزاران کمپیست؛ کمی سو و
سریازانی که خائنانه در سراسر کشور بقتل رسیدند؛ کشوریک
به قصد استقرار مجدد سلطه ملاکان و سرمایه داران بخون
و آتش کشانده شد. بدون حتی یک کلمه درباره حملات
سلحانه بربران بشویک — نه حملات خیالی؛ نه
حملاتی که قربانیان محاکمات مسکر آن هتم میگشند،
بلکه حملات واقعی مانند کشتار والوداریکی یا سوء قصد
بد لئین! بدون هیچ سخنی درباره مداخله ارتشهای
بیگانه، و تهاجم به خاک شوروی در هفت جبهه مختلف!
سولوژنیتسین، "ناصح اخلاق" و "ناسیفالیست" با
این تجزیه و تحلیل یک جانبه خود، از ارزش خود فوق-
العاده میکاهد.

و باز هم در وفق با حقیقت: سولوژنیتسین سعی
در اثبات خیلی مسائل میکند بدون اینکه دست آخر هیچ
چیزی را ثابت کرده باشد. سولوژنیتسین برای مقایسه میان
"قدان قانون و عدم رعایت آن" در سالهای اولیه انقلاب
و وجود فقدان مشابه آن در دوران استالین، بد نقل یک
سوی از سخنرانیهای کمیسر کویلندکو قاضی بشویک می پردازد،
اما این "شاهد" چه چیز را ثابت می کند؟ که در
دوران لئین و تروتسکی، اعترافات تحت شکنجه وجود
نداشت، که همچنان قادر بودند بدآزادی از خود دفاع
کنند — و نه بدون داشتن هیچگونه شانس موقعيتی —
که این محاکمات شباختی به محاکمات تفتیش عقاید نداشتند،
بلکه بر عکس انقلابی بودند، اگرچه بدون تردید در هماردی
نیز بر اساس شواهد ناکافی و مبنی بر قرائن بودند، از آنجا
که در دورانهای انقلابی همیشه چنین مواردی پیش می آیند،
ولی هزاران فرسنگ از کاریکاتور عدل و دادی که استالین
بپا کرد بد ور بودند.

دو محکمه ای که سولوژنیتسین خود نقل میکند
دقیقاً فرق اساسی بین انقلاب بشویک و ضد انقلاب
استالینیستی را روشن میسازد.

و — الدن برگر مهندس سالخورد، سر-
تکنیسین دستگاه تامین آب مسکو که بعلت غیرسیاسی
بودنش از جانب حوزه کمپیستی تحت تعقیب و آزار قرار
گرفته بود و میخواستند از کاربرکارش کنند. او به
خود کشی روی آورد. سولوژنیتسین علیه توطئه چینان
فاسد و فرومایه کمپیست در این کارخانه خشمگین میخروسد
و فقط در آخر شرح وقایع از زبان سولوژنیتسین است که

اما حقیقت امر طور دیگریست. در "مجمع الجزاير
گولاگ" سولوژنیتسین بطور سیستماتیک سعی میکند با
استشهاد از ارقام و حقایق ثابت کند که ترور رسمیت یافته
از هنگام انقلاب اکبر شروع شد. این نکته دو میهن مطلب
اساسی کتاب است که هیچ کمتر از مطلب اول پرورانده نشد
است. بر پایه توهه ای از شواهد و مدارک، و از قلم نویسنده
ای که ذوق و قریحه ادبی او احتیاجی باشند دارد،
نویسنده ای که خود را مزین به هاله ای نورانی بخوان
قربانی شکنجه و آزارهای شرم آور به میلیونها خوانده
معرفی میکند. این مطلب تاثیر عمیق هم بر مردم کشور
های سرمایه داری و هم بر مردم دولتها کارگری بوروکراتیزه
شده خواهد گذاشت.

اثر مقابل دیالکتیکی بین سولوژنیتسین و
بوروکراسی شوروی در این نکته، بلا فاصله از ریشه ارجاعی
بردن خود را ثابت میکند. کرمین عاجز از دادن هر
گونه پاسخی به مباحثات سولوژنیتسین، با تهمت ها و
دروغهایی که بار و میکند، و با تبعید او از کشور بر
اعتبار تز رمان نویسی افراید و بدین ترتیب تقلای او را
برای به لجن کشیدن بشویزم، مارکسیزم و نهضت کارگری
تسهیل مینماید، و این دایره موقعی کامل میشود که کرمین
از ایدئولوژی ارجاعی سولوژنیتسین برای "اثبات" این
امر که اپوزیسیون در شوروی خد انقلاب است استفاده
می کند و از همه اینها نتیجه میگیرد که آزادی بیان
می بايستتنت "کنترل" قرار گیرد تا از "ناهور" دو
سه یا چند سولوژنیتسین — با استعداد یا بدون
استعداد — جا و گیری شود.

رد جزئیات اتهامات سولوژنیتسین نسبت به انقلاب
اکبر مستلزم کتاب قطوري میشود. امیدواریم که یک مبارز
مارکسیست انقلابی دست بپنین اقدامی بزرگ این کار
بار دیگر نشان خواهد داد چه کسانی وارث حقیقی و دنبال-
کننده راه بشویزم میباشند. در اینجا فقط میتوانیم
بد کرا ساسی ترین نکات پردازیم.

در ابتدا، نگاهی به حقایقی اندازیم. در اینجا
ناصح اخلاق، سولوژنیتسین، باشیادی فاحشی شروع
میکند. در چندین ده صفحه به شرح جزئیات ترور سرخ
مشغول میشود. اما حتی یک کلمه درباره ترور سفید که
اول شروع شد و بشویکها را وادار به واکنش نمود بیان
نمی آورد!

بدون حتی یک کلمه درباره سخاوت انقلابیون در
اکبر، نوامبر، و دسامبر سال ۱۹۱۷ هنگامی که آنان اکثرب

داخلی، سرکوبی سایر احزاب شوروی در سال ۱۹۲۱ که هجر به برقراری حکومت یک حزب شد و همینطور تحریم تشکیل فراکسیون در داخل حزب اشتباہ بود. تمام این اقدامات در آن زمان موقتاً و بصورت واکنشی در مقابل مشکلات آنی پنداشته میشد. صفت شخصه این اقدامات بزرگ پنداشتن خطرهای آنی از جانب انقلاب، که در واقع کویانده و متفرق شده بود و ناچیز شمردن نتایج تضعیف کننده این اقدامات بر روی آگاهی و فعالیت پرو-لتاریا بود آنهم در اتمسفر سیاسی که در آن اختناق اداری هرچه بیشتر و مداخله آگاهانه توده ها هرچه کمتر میشد. این اقدامات سلب هرگونه قدرت سیاسی از پرولتاریا، خفه کردن دموکراسی در داخل حزب بلشویک و برقراری دیکتاتوری بوروکراسی را تسهیل نمودند. اما آن زمان نمیشد با اطمینان بر تطام این مسائل واقف بود. ما امروز بر آن واقفیم. و بین الملل چهارم کلیه نتایج لازم پروگراماتیک را از آن گرفته است.

اما کسانی که امروز بلشویکها را تقبیح میکنند، می-باشند امکنات دیگر موجود در آن زمان را در نظر بگیرند. می-باشند مسؤولیت مخوف سوسیال-دموکراسی آلمان (یعنی هشوبیزم) را بحسب بیاورند که با بخون کشیدن انقلاب آلمان راه را ابتدا برای استالین و بعد برای هیتلر هموار ساخت. باید سرانجامی را که در کمین کارگران و دهقانان آلمانی نشسته بود، در نظر بگیرند، جائی که از انقلاب بیرحمانه و موثرانه دفاع نشد. هزاران قربانی ترور سفید هورتی (Horthy) در مجارستان — برای ذکر نموفه — در مقایسه با صدها هزاران کارگران و دهقانانی که در صورت پیروزی ترور سفید در روسیه به کشتار میرسیدند، هیچ است. این خود دال بر عدالت بلشویکها است.

ایدئولوژی: سپر بلا

وقتی از حیطه حقایق به حیطه ایدئولوژی میرسد، سولوژنیتسین روی اساس حتی سست تری هم قرار میگیرد. در جستجوی توضیحی برای ترور استالینیستی، تنها چیزی که از عهد اش بر می‌آید، حمله به ایدئولوژی و یا دقیقتر بگوئیم حمله به تعصب ایدئولوژیکی معاصر است. او ادعا میکند که تحت شرایط قرن بیست مفتشین عقاید، کشور-گشایان، استعمارگران، فاشیست‌ها، راکوین‌ها و —

علوم میشود محکمه‌ای که درباره اش صحبت میکند از جانب دولت شوروی برای دفاع از الدن برگر تشکیل شده بود، محکمه‌ای که برعلیه حوزه کمپیستی تعقیب کنند و ترتیب داده شده بود، محکمه‌ای که در آن سرانجام تعقیب کنندگان، محکوم شناخته شدند، محکمه‌ای که ثابت کرد کارگران کارگاه توانسته بودند علیه فشار متفق‌الرأی حوزه کمپیستی الدن برگر را به شورا انتخاب کنند. در دوین محکمه شخصی بنام تولستوین که قاطعاً با مسلح شدن مخالفت میورزید، درگیر بود. او بجرائم اعتراض به خدمت نظام در ارتش در اوج جنگ‌های داخلی محکوم بمرگ گشت. این محکمه حتی بطرز دراماتیکتری خاتمه یافت. سریانی که مامور محافظت حکوم بودند، بحق، حکم اعدام را بیرحمانه تشخیص دادند. بنابراین یک جلسه عمومی در سریانخانه تشکیل داده، پیشنهادی به شورای شهری فرستاده، لغواین حکم را طلبیدند. و پیروز گشته‌ند!

پس در اینجا کارگرانی داریم که میتوانند علیغم مخالفتها حوزه کمپیستی که اعضای آن در بهترین هنرها مراتب فرقه‌گرایان افراطی و در بدترین آن مقام طلبان فاسدی بودند، یک تکنیسین غیرسیاسی را به شورا انتخاب کنند. سریانی داریم که برضد حکم دادگاه شورش می‌کنند، جلسه عمومی تشکیل میدهند، در "امور عظیم دولتی" "مداخله می‌کنند و جان زندانی خود را نجات می‌دهند. سولوژنیتسین — بدون اینکه خود متوجه باشد — به توصیف فرقه‌ای اسلام دوره انقلاب و زمان ضدانقلاب می‌پردازد. بگذارید او بقصد اثبات این امر که در اصل هیچ تفاوتی بین دوران نین و دوران استالین وجود ندارد، مثالهای مشابهی از دوران استالین بیاورد.

عیچ لینینیستی که لایق این اسم باشد، نمیتواند آنقدر سرسخت باشد که امروزه ادعا کند رژیم شوروی در خصوص اختناق و تصمیمات سیاسی دچار اشتباہ نگردید. و خطرور میتوانست غیر از این باشد. در مورد رهبرانی که امتیاز سهمگین بنیاد نهادن دولتی در خدمت کارگران و دیگر استثمارشده‌گان برای اولین بار در تاریخ نصیباشان شده بود آنهم در سطح یک کشور پهناور و در مواجهه با حمله‌های خوفین و بیرحمانه دشمنان مقتدر، بدون آنکه قادر باشند به پیشینیان خود تأسی کنند و بجای آن تئوری خود را در حین پیش روی توسعه میدارند. امروزه واقعیم که تشدید اختناق بعد از خاتمه جنگ

بقصد جلوگیری از استقرار رژیم کارگران و دهقانان تهدید سنت در شبه جزیره ایران — آنهم بهر قیمت حتی بقیمت رودهای جاری خون؟

تنها مارکسیزم قادر به توضیح و بیان علیل تسلسل و جایگزینی دوره های بربریت و تمدن در سرتاسر تاریخ بشری است. زمانی که طبقه ای قدرت را محکم بدست دارد، مطمئن از خود و آینده اش، هنگامی که قدرت او در حال افزایش است رتضادهای اجتماعی موقتاً تخفیف می یابند آنوقت می تواند از تجمل فرمانروائی از طرق نسبتاً مسلط است. آمیز و تمدن استفاده کند. (جز موقعي که ناگهان برای قدرتش رقیب مبارزی پیدا شود، آنوقت است که حتی در قرن نوزدهم هم که در مقایسه با دوران "بربریت" ما آنقدر "تمدن" و صلح طلب بود، شاهد قتل عام مدافعان کمون پاریس بودست ملکین و رسای هستیم.) ولی زمانی که طبقه حاکم رو به انحطاط است، زمانی که قدرتش در حال از هم پاشیدن است و نظام آن بر اثر رتضادهای هر چه عمیق تراز هم می گسلد، بربریت بار دیگر ظاهر شده ماهیت راقعی تحکم طبقاتی در خونخوارترین شکل خود نطاپان میشود.

عصر ما، عصر احتضار سیستم سلطنتی داری است. هرچه این دوران احتضار بیشتر بطول انجامد، بربریت و اختناق خونخوارانه و پست شمردن زندگی بشر بعیان بیشتری وسعت خواهد یافت. به این مفهوم تاریخی، استالین باندازه هیتلر، آشویتس، هیروشیما و بمباران و انهدام ویتنا، شعره سرمایه داریست نه فراورده جامعه شوروی و یا انقلاب اکبر.

به مفهوم دقیق تر و بلا فصل آن، ترور استالینیستی حاصل پیروزی ضد انقلاب سیاسی در اتحاد جماهیر شورویست. این واقعیت که استالین به نابود کودن کل نسل انقلابی — ایکه پیش کسوتان انقلاب اکبر و بنیان گزاران دولت شوروی بودند، ناگزیر شد. خود برای رد هویت یکسانی که سولوژ نیتیستین دلبخوانه بین میرغضب و قربانیانش برقرار میسازد، کافی است. این ضد انقلاب سیاسی بفوبه خود بارگوکننده هنافع معین مادی و اجتماعی است: هنافع قشر بوروکراتیک ممتازی که در عین اینکه خود را برا ساس روابط مالکیت جدیدی که انقلاب سوسیالیستی خالق آن بود مبتنی می کند، از امتیاز انحصاری خود در کنترل اقتصادی و سیاسی، باضافه مزتهای بین اندازه ای که ناشی از ادامه شرایط کمایابی میباشد، دفاع میکند.

با رد کودن مارکسیزم سولوژنیستین و هم عقیده ها او خود را از توضیح وقایعی که عمیقاً روی آنان تاثیر گذاشته

بدیهتاً — مارکسیست ها تمام مبدل به قاتلین میلیونها نفر از هم عصران خود خواهند گشت. اولین نکه ای که در راره این لیست ناچیز جلب نظر میکند، دست کم، ناقص بودن آنست. چرا سولوژنیستین فراموش میکند به تعصب مذهبی اشاره کند؟ جنگهای مذهبی در سراسر تاریخ "موجب" کشتار میلیونها نفر گشته اند. پس در راره امپریالیسم وایدئولوژی "دفاع از وطن" در کشورهای امپریالیستی چطوره که فقط در جنگ جهانی اول کشتار بیشتری را "باعث" گشت تا کل ترور استالینیستی؟ این فراموشکاری سولوژنیستین شاید ناشی از اینست که او حامی دوایدئولوژی مذهب و ناسیونالیزم می باشد؟

نکه دیگری هم که جلب توجه میکند ماهیت بی نهایت سطحی تعبیر سولوژنیستین می باشد. چرا یک "ایدئولوژی" در بعضی دو راهها تولید کننده تعصب جنایت آمیز است و در دو راه دیگر همان "ایدئولوژی" تولید کننده تحمل مسلمانه و لیبرال عقاید؟ آیا واقعاً بعلل "ایدئولوژیکی" است؟ و یا بلکه هنافع مادی محسوس و معنی ندارد؟

سولوژنیستین علاقه به "شمارش" قربانیان تصفیه های استالینیستی و مقایسه حاصل جمع آن با مجموعه قربانیان تصفیه های تزاریستی و فاشیستی دارد. اما این مقایسه های "کم" را میشود بیش از اینهم ادامه داد. کدام "ایدئولوژی" بود که کتاب آتش زنهای نیمه بیسوار شیلی را "معصب" مینمود، کسانیکه در ظرف چند روز بیست هزار نفر را قتل عام و چهل هزار نفر را زندانی کردند؟ اینها ارقامی هستند که در قیاس بنسبت اتحاد جماهیر شوروی بالغ بر شصدهزار نفر کشته و ۱/۲ میلیون نفر تبعیدی میشود، در ظرف چند روز! استالین از فرط غبطه بنفس خواهد شد. آیا محرك کتاب آتش زنهای "تعصب ایدئولوژیکی" بود با خواست آنان در دفاع از مالکیت خصوصی و ارزشها ای از لی "سرمایه داری آزاد" و بهره کشی سرمایه داری؟

و "جنگ صلیبی" معروف چه، که فرانکو در سال ۱۹۳۶ برای "پس گرفتن" کشوری که "بدست سرخ ها افتاده بود" سازمان داد — جهادی که هجر بکشان بیش از یک میلیون اسپانیائی بدست "سپاهیان ناسیونالیست" شد؟ اگر بخواهیم بازی با ارقام را مثل سولوژنیستین ادامه دهیم این رقم به نسبت شوروی معادل ۹ میلیون کشته خواهد بود. آیا واقعاً محرك چنین قتل عامهای وحشتزایی یک نوع "ایدئولوژی" بود؟ آیا تقلائی نبود

است عاجز می کنند . تروتسکی شیفته این نقل قول از اسپنوزا بود " نخند ، اشگ مریز اما بفهم " . سولژ- نیتسین تلخ می خند و بسیار زاری میکند . اما زیاد نمی فهمد .

سیاست اخلاقی در تله خود بدام می افتد .

این ادعا که هیچ جناح کمپیستی پایه ایدئولو-
ژیک مستقل از ترور استالینیستی نداشت و بنابراین تمام
کمپیستها مقدر به تسليم در مقابل این ترور بودند ، یعنی
زد و دن و کنار زدن پانزده سال مبارزه مصممه علیه
بوروکراسی شوروی ، ابتدا توسط اپوزیسیون چپ و بعد اتوسط
جنبشهای ایجاد بین الملل جهارم ، مبارزه ایکه بر بنای
سیاسی و تئوریک روشنی استوار بود و تاریخ آنرا بخوبی
تائید کرد است . این یعنی توهین کدن به خاطره
هزاران مبارزه تروتسکیستها و دیگران — که جانشان
را فدای وفاداری به آرمانهایشان کردند ، و شهامت و
استقامتی بی سابقه در تاریخ از خود نشان دادند .
چنین ادعایی که لئون تروتسکی ظرفیت ایستادگی

خود را در مقابل محکمات شخص ثابت نکرد یعنی فراموش
کردن این مطلب که او علیرغم ترور فرزندان ، هشیان و هم-
کاران نزدیک خود توسط گ — پ — و به مبارزه خود علیه
استالینیزم ادامه داد ، یعنی فراموش کردن اینکه او حتی
بعد از ! ولین سوء قصد گ — پ — و به وی به این اپوزیسیون
ادامه داد با وجود اینکه آگاه بود که هر لحظه امکان
قتل او بدست عاملین استالین میرفت .

این ادعای سولژنیتسین که تروتسکیستها در
ارد وگاهها فرقه گرایانه عمل میکردند و برای بدست آوردن

خواسته های خود قادر به سازمان دادن اعتصاب غذای طویل المدت نبودند ، توهین نمودن به خاطره بیش از صدها قهرمانانی است که در اوج ترور استالین در دفاع از بزناهه پنج ماده ای در دفاع از حقوق زندانیان سیاسی دست
به اعتصاب غذای ۱۸ هفته ای زندن .

با آسانی میتوان فهمید چرا سولژنیتسین ، یک مخالف مصمم مارکسیزم انقلابی ، به نیت از صفحه تاریخ زد و دن سهم قاطع تروتسکیزم در مبارزه علیه دیکاتوری بوروکراسی شوروی رد پای استالین را دنبال میکند .
این فقط کوششی است بمنظور انقطاع هرگونه پیوستگی میان انقلاب اکبر و تکالیف سیاسی زمان حاضر که در اتحاد جماهیر شوروی مطرح میشود . ولی روشیای خلاف موازن اخلاقی که سولژنیتسین در اثبات ادعای خود اجباراً بکار میبرد ، بار دیگر بنستی را که هر عقیده سیاسی استوار بر قواعد مطلق اخلاق با آن روبرو است ، روش میسازد .
بنستی که در آن حامیان چنین نظریه ای ناگزیر از پایمال کردن اصول خود میشوند .

تضاد های افکار سولژنیتسین — نتیجه هنطقو نفی او از مارکسیزم — به جالب توجه ترین شکل خود هنگامی بروز میکند که ناصح اخلاق ، در بررسی مارکسیست های زمان ما علی الخصوص تروتسکی و تروتسکیست ها مجبور به زیریا گذاشتند ابتدائی ترین اصول اخلاقی میشود . برای توجیه ادعای خود که استالین ادامه دهد ، باشیز بمود نه گورکن آن ، سولژنیتسین سعی میکند نشان دهد که تمام بشویکها به استالین مساعدت کردند در مقابل او تسلیم شدند ، در جنایات او سهیم گشتند و در محکمات ساختگی اش دستیار او بودند .

آنهایی که در مقابل استالین از لحاظ سیاسی تسلیم شدند ، بطور هنطقو به چنین اعمالی کشانده شدند (زیرا ، آنطور که سولژنیتسین فرمولیندی میکند ، " سیاست فاقد اساس اخلاقی ناچاراً به سریوش نهادن هنر نوع جنایتی فجر میشود ") . با شروع از این مشاهده صحیح سولژنیتسین نتیجه میگیرد که تمام کمپیستها در ترور دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ استالین از لحاظ سیاسی بی سلاح بود ، در این ترور شرکت کردند . او حتی تا آنجا پیش میرود که میگوید . خود تروتسکی هم ، اگر بچنگ استالین می افتد ، بهر چیزی که گ — پ — و میخواست امتراف میگرد . زیرا تروتسکی نه یک " دید مستقل " داشت و نه حقیقتاً یک ایدئولوژی مستقل از استالینیزم ! علاوه براین ، گویا او هیچ تجربه ای از شکنجه های جسمانی و روانی نداشت که بتواند اورا قادر به مقاومت در مقابل گ — پ — و بکند . هیچ مدرکی که این اتهامات را ثابت نکند ، وجود ندارد . اینها بجز نسخه از گل بیرون کشیده شده ای از افتراضاتی استالینیستی ، برعلیه تروتسکیزم ، که حتی ترمیم یا تصحیح هم نشده ، چیز دیگری نیست .

حقانیت تاریخی انقلاب اکبر

عصر امپریالیستی علی الخصوص را یک پدیده د و جانبه مشخص میگردد : از یکسو استیلای بین‌المللی سرمایه ، توسعه ممالک عقب‌مانده را محدود و معیوب میکند و از سوی دیگر جنبش‌های انقلابی خود بیشتر گرایش به بین‌المللی شدن داردند . سولژنیتسین از این امر متاسف شده و رهبران شوروی (!) را فرامیخواند که دست از "تبليغ مسیحا وار کوفیزم" بردارند ، چیزی که بزحمت از آن بؤی برده اند . ولی جزئی ترین احساس اخلاقی در راه مصیبت دنیای امروز و فجایع تهدید کننده بشربت در عرض باین نتیجه گیری هنتری میشود که لازمست جد و جهد خود را در راه پیروزی انقلاب سوسیالیستی جهانی دوچندان کنیم ، انقلابی که در ضمن موجب تابودی خلقان مطلق پلیسی در دولتهاي کارگری بوروکراتیزه شده نیز میشود ، یعنی پیروزی انقلاب سیاسی در این ممالک .

بلا تکلیفی اپوزیسیون روشنفکران در اتحاد جماهیر شوروی

مانند اثر هر رمان نویسنده "مجمع‌الجزایر گولاگ" نه تنها شعکر کننده وضعیت اجتماعی بطور کلی ، بلکه نمایانگر افکار یک قشر ویژه این اجتماع بطور اخصوصی باشد . سولژنیتسین نماینده آن جناح از اپوزیسیون روشنفکران در اتحاد جماهیر شوروی است که عکس‌العملش نسبت به جنایات استالینی ، بریدن از لنین و مارکس است . اهمیت و سمعت این قشر را حتی بین جوانان شوروی نباید دست کم گرفت . خود موجودیت این قشر برگه محکومیت دیگری برای رژیم سیاسی حاکم در اتحاد جماهیر شورویست . این جا جامعه ایست که خود را سوسیالیست میخواند و ادعا میکند که "تضادهای خصوصت آمیز اجتماعی" را ریشه کن کرده است و خود را بعنوان "متعدد ترین جامعه" دنیا "عرضه میدارد ، جامعه ای که در آن نسل - هائی از روشنفکران متولد بعد از انقلاب بیشتر و بیشتر در جهت تخاصم با مارکسیسم پیش رفته اند . " مبارزه اید - ئولوزیکی " که بر علیه این روند از طرف محرّفین مارکسیزم بر پا شده است — مبارزه ایکه آخرالامر " استد - لالاش " به سانسور نوشته جات ، اخراج ، تبعید ، و یا توقیف مخالفین خود در تیمارستانها تقلیل می یابد — فقط می تواند این حرکت را تشجیع کند .

سولژنیتسین سعی میکند که کل واقعیت شوروی را به ترور استالینیستی و ما بعد استالینیستی تقلیل دهد . این واقعیت نتیجه انقلابی فرض میشود که هرگز نمی باستی اتفاق می افتاد . او می نویسد : "روسیه برای انقلاب خام بود . "

اما برای چه چیزی پخته بود ؟ برای وحشیگری تراستی ؟ برای قحطی ، فقر و بیسوازی دائمی ؟ سولژنیتسین با مورد سوال قراردادن حقانیت انقلاب اکبر — و همینطور انقلاب در تمام کشورهای نسبتاً توسعه نیافته — تضاد دیگری را هم در سیاست اخلاقی فاش می‌سازد . آیا تنها باید برای قربانیان ترور اشگ بریزیم ؟ پس مرگ در اثر رژیمهای اجتماعی — اقتصادی غیرانسانی چه ؟ مرگ میلیو — نهایا نفر برادر قحطی های بزرگ در هند و ستان و چین پیش از انقلاب چه ؟ آیا این کمتر رقت انگیزا است ؟ آیا این مرگها صرفاً فرآورده تقدیر کور است که در مقابل آن عاجزانه باید سر تعظیم فرو آوریم ؟

نتایج انقلاب اکبر نمی تواند تا حد سوء عملهای بوروکراسی و خلقان تروریستی آن تنزّل داده شود . انقلاب اکبر دارای اثراً دیگری هم میباشد : تبدیل یک کشور پنهان و عقب‌مانده در مدت چندین دهه به دو میان قدرت صنعتی دنیا ، کشوری که در آن بیسوازی ریشه کن شده است و در زمرة کشورهای قرارگرفته است که دارای بالا ترین تعداد دکترها و شماره کتابهای جدید‌الانتشار (همچلمه ترجمه ها !) می باشد . کشوریکه در آن نسبت طلفات جانی اطفال کفر از انگلستان است . آنها که بر علیه اختناق مستبدانه و پلیسی در اتحاد جماهیر شوروی مبارزه می‌کنند ، و آنرا نتیجه اجتماعی نباید بذیر انقلاب سوسیالیستی اکبر می دانند ، جز این چاره ای ندارند که این جنبه دیگر واقعیت شوروی را نادیده بگیرند ، جنبه که دقیقاً پایه مادی را برای شکوفان شدن دموکراسی واقعی شورائی ایجاد کرده است ، در صورتیکه قدرت بوروکراسی برانداخته شود .

نه مارکسونه لنین و نه تروتسکی هیچ‌کدام عقیده نداشتند که ساختن جامعه سوسیالیستی واقعی و بدون طبقه ، بتنهای دریک کشور امکان پذیر است ، تا چه رسید در کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده باشد .

جهت توده ها، بلکه در جهت اعتراض انفرادی و "نامه" سرگشاده "نوشتند به گرملین میباشد.

به محض اینکه انسان به ماهیت اجتماعی اثر سولوژنیتسین پی می برد، فقط می تواند با موضعی که لینینیزم را معاصر در اتحاد جمهیر شوروی و ما رکسیستها انقلابی در کشورهای سرمایه داری اتخاذ کرده است، یعنی حمایت از جنبش برای حقوق دموکراتیک در شوروی، موافقت کند. تعبیر کاملاً نادرستی از تناسب اجتماعی - سیاسی نیروها در اتحاد شوروی خواهیم داشت، اگر باور کنیم جریانهای نظیر سولوژنیتسین، منزوی از نیروهای زنده پرولتاپیا که اکثریت مطلق جمعیت فعال را تشکیل میدهند، قادرند جداپایه های نظام اقتصادی جامعه را تهدید کنند و در آغاز جنبشی بقصد تجدید برقراری سرمایه داری پیشقدم شوند.

آنچه که تولد دوباره^۱ گرایشهاي ضد کارگری، ضد راسیوالیست، ضد مارکسیزم و اسلاموگرانی را تقویت میکند وزنه سنگین خلقان و سازشی است که بر جامعه شوروی سنگینی میکند و بدینی و بدگمانی سیاسی و ایدئولوژیک را بین توده ها گسترش میدهد.

بهترین پادزهر در مقابل این ایدئولوژی های ارجاعی - و در طیل المدت تنها پادزهر موثر - احیاء شعور و آگاهی سیاسی انتقادی در میان توده هاست که آنها را به مارکسیزم جلب خواهد کرد. کلیه کسانیکه چنین احیائی را تقویت میکنند، با اینکار در جهت دفاع واستحکام اساس اجتماعی - اقتصادی اتحاد جمهیر شوروی فعالیت میکنند. تمام کسانی که به ادامه فقدان افتراء و مباحثات عمومی سیاسی کمک میکنند، با اینکار فقط میتوانند کهنه پرستی و عداوت با مارکسیزم را که بضرله آئین و کیشد ولتی می نماید، تقویت کنند.

در اپوزیسیون روشنفکران شوروی جناحها و گرایشها بسیاری وجود دارد که تنها نقطه مشترکشان مبارزه علیه جنایات استالین و تحصیل مجدد حقوق مدنی ایکه بطور رسی تضمین شده است، میباشد: یعنی برای بمورد اجرا گذاشتن قانون اساسی شوروی. جناح چپ این اپوزیسیون که زنرال گریگورنکو سابل بر جسته آنست، مشکل است از بشویکما جان سالم بد ربرده قدیعی، مبارزین لینینیستی که باشها مت نموفه ای بدفع و تجدید اعتبار لینینیزم در چشم جوانان شوروی می کوشند. چه غیمت با آورده ایست برای کرملین که بتواند ایدئولوژی ضد سوسیالیستی سولوژنیتسین را تقبیح کند (در حالیکه بدیهیست جرات چاپ کتابهایش را در اتحاد جمهیر شوروی نمی کند)! و چه

اما — چه ریشخندی تاریخی — دشمنان سرخست استالینیزم نظری سولوژنیتسین و دوستانش که لینینیزم را مسؤول استالینیزم خوانده، باین دلیل آنرا رد می کنند، تا حدود زیادی زندانیان ایدئولوژیکی است - لینینیستی باقی مانده اند. تا حدود زیادی در دنیا افسانه هایی که استالین برای تعذر و توجیه جنایات خود آفریده بود، بسر میبرند.

این افسانه ها تنها در افراهای ضد تروتسکیستی که مستقیماً از کتاب دستورالعمل "دبیرکل" اقتباس شده اند هنوز نمیشود، با ارتبا این افسانه ها در شیوه بخورد این جناح از روشنفکران اپوزیسیون نسبت بمسئل فعلی جامعه شوروی و راه حلها یشان نیز مشهود است. موضوع سوم بحث در "جمعالجزایر گلاغ" که به روشنی و صراحة در موضوع دیگر بحث شده، ولی جزئی لاینفک از افکار سولوژنیتسین میباشد، ناتوانی طبقه کارگر در اداره دولت و اقتصاد است. باید بصراحه لغت باین موضع انعکاس تکر روشنفکرانه رایج بین تکنوقراطها و بورو-کراتها است.

در قسمتی که سولوژنیتسین به شرح محکمه سال ۱۹۳۰ اعضاء حزب باصطلاح صنعتی می پردازد، این نظریه او از همه جا روشنتر بروز میکند. در این قسمت می خوانیم که سعی متخصصین در تحمیل نظم و انظامی در کارگاهها امری هنطبق بود! که در رأس اجتماع قرار گرفتن آنها که " قادر به سازمان دادن عقلانی فعالیتها خود میباشند" امری هنطبق است!، که هنطبق است که احتیاجات تکنولوژیکی تا حدودی تعیین کننده امور سیاسی باشند!

تمام این معوجهه های تکنوقراطی، و همینطور رد قدرت مستقیم کارگری و رد قدرت شورائی که نتیجه ضمیمنی آنست، یکی از ستون ایدئولوژیک استالینیزم بوده و هست. باز یافتن این نظریه در بین سولوژنیتسین و دوستانش تصادفی نیست. چیزی که آنان را با بوروکراسی وصلت می دهد اینست که هر دو در انکار امکان اعمال قدرت کارگری سهمیم میباشند. آنها هر دو در کاره گیری از سبک زندگی افکار خواست ها و آرمانهای طبقه کارگر شریک میباشند. بدین ترتیب بعد از تمام گفته ها و کرده ها سولوژنیتسین زندانی ایدئولوژیک بوروکراسی باقی میماند آخرالامر حامی یک رژیم سیاسی خود کامه است — هنتهی رژیمی بدون زیاده روی در خلقان. ندای اوندای یک طرفدار آگاه استبداد است که دموکراسی شورائی را از اساس مشیش و تخلی میداند. فعالیت سیاسی او نه در

و در راه دفاع از حقوق نه فقط سولوٹ نیتسین ها بلکه اپوزیسیون است های مارکسیست و لنینیست بمنظور آزادی بیان، بحث، نشر و سازماندهی در اتحاد جمهوری شوروی دوپنداش سازیم! ■

ارنست مندل

کاربی دستمزد و ناسپاسانه ایست فعالیت بوروکرا سی در فروضشاندن مخالفینی که خود را وفادار به مارکس و لنین می دانند!

در زمانی که بورژوازی جهانی بمنظور هدایت نمودن توجه عمومی از جنایات خود و بر انگیختن خصیمت و دشمنی با کمپیز "جمع‌الجزایر گلگ" را مرکز شغل توجه قرار میدهد، ما موظفیم کوشش خود را در راه رهایی گریگورنکو، یاخیمووچ، و رفیقان آنان از پنگ دشیطان

راه پیمانی طولانی:

از گارد سوخ تا مارکسیست انقلابی

صاحب طارق علی بایونگ چنگ رهبر سابق گارد سوخ کانتون

به امور سیاسی نشان دهیم. در مدرسه مفهوم درس امور سیاسی آموختن خط مشی حزب در باره مسائل مختلف بود.

گارد های سوخ ژوئن نماینده یک گرایشیه جهت فکر آزاد و مستقل بودند. سطح اگاهی سیاسی مان بسیار پائین بود و هیچگونه درخواستی مطرح نکردیم. فقط دیوار کوبه ای برای محکوم کردن شعبه حزب در مدرسه مان می‌ساختیم. من همیشه از مدیر مدرسه مان که شخص کاملا بدرد نخوری بود منتظر بودم و همه در مدرسه به این موضوع واقف بودند. او صرفا باین دلیل که عضو حزب بود به سمت خود رسیده بود. بوروکرات بزرگی بود که نه تنها جدا از ما دانش آموزان بلکه همچنین جدا از بقیه معاملین غذا صرف نمیکرد. در حالیکه خودش در فاصله دوری زیر چتر می‌ایستاد، م را وادار به ورزش نمیکرد. بسیار زورگو بود. در ماه ژوئن دیوار کوبایمان

س. در چیه شرایطی عضو گارد سوخ کانتون شدید؟

ج - سال ۱۹۶۶ سال مهی در چین بود. در دوره قبل از ژوئن ۱۹۶۶ اوضاع سیاسی بسیار هیجان انگیز بود. حس میکردیم که بزودی انفجار بزرگی رخ خواهد داد. در دیبرستان پکن دانش آموزان لشکار "شورش مجاز است" خود را صورت گارد سوخ اعلام کرده بودند. در مدرسه ما در کانتون عدد کم از مشارکی بودند ولی بسیار فعال بودیم. فقط چند نفر در یک مدرسه ۱۴۰ نفره بودیم. ما احساس خفغان کردیم. حس می کردیم که در امور سیاسی کشور هیچگفته دخالتی نداریم. زندگی مان خسته کننده و یکواخت بود. قبل از انقلاب فرهنگی من به مطالعه متون سیاسی مانند آثار مارکس، آفون و مائو علاقمند بودم. این باعث توجه دیگران بود. زیرا ما نماییست هیچگفته علاقه مستقبل